

دروس معرفت نفس علامه حسن زاده آملی

درس سوم

اکنون ببینیم آنچه مشهود ما است آیا واقعیتهایی دارد یا نه؟ به عبارت دیگر، آیا هستی را حقیقتی است یا این که هیچ چیز، حقیقتی ندارد؟ به مثل، همه این جهان هستی چون سرابی است که به صورت آب می‌نماید، و چون نقش دومین چشم لوچ است که به شکلی درآمده است که در نتیجه حق و واقع را مطلقاً انکار کنیم و مدعی گردیم که وجود موجود نیست و سرای هستی پنداری و خیالی از ما است؟

گویند برخی از پیشینیان که ایشان را سوفسطایی می‌گویند، بر این عقیدت بودند که منکر حسیات و بدیهیات و نظریات و خلاصه مبطل حقائق بوده‌اند؛ و می‌گفتند همچنان که سوار در کشتی ساحل را متحرک می‌بیند و در حرکت، ساحل جازم نیست، سخن در بدیهیات و نظریات نیز چنین است. زیرا که عقلا در آن‌ها اختلاف کرده‌اند و هر کس به حقیقت قول خود جازم است.

سنایی در حدیقه گوید:

آن که در کشتی است و در دریا	نظرش کژ بود چو نابینا
ظنّ چنان آیدش بخیره چنان	ساکن اویست و ساحلست روان
می‌ندانند که اوست در رفتن	ساحل آسوده است از آشفتن ^۱

یکی از ادله سوفسطاییان در این باره اختلاف ادراک حواس در محسوسات است که گویند برای ادراک راهی جز حواس نیست، و یک بیننده چیزی را از دور کوچک می‌بیند و همان چیز را از نزدیک بزرگ. و چشمنده‌ای در هنگام سلامت مزاج، حلوا را شیرین می‌یابد و در وقت دیگر که تب صفراوی دارد تلخ؛ و بر این قیاس، ادراکات حواس دیگر.

^۱ حدیقه الحقیقه؛ تصحیح مدرس رضوی؛ ص: ۲۹۱

و دیگر از ادله ایشان این که انسان آنچه را در خواب می‌بیند شک در حق بودن آن ندارد با این که حق نیست. مثلاً خواب می‌بیند که در شهرهای دور بوده است با این که نبوده است.^۲ چنین سزاوار می‌بینم که کم‌کم به کتاب نزدیک شویم و به نویسندگان آشنا گردیم، با کتاب «سیر حکمت در اروپا» نگارش «محمد علی فروغی» کم‌وبیش آشنایی دارید، گفتار سوفسطاییان را از آن کتاب برای شما بازگو می‌کنم تا به برخی از دلایل دیگر ایشان نیز آگاه شوید و در رسیدن به نظرشان روشن‌تر گردید تا پس از آن به درستی یا نادرستی گفتارشان نظر دهید و در حق یا باطل بودن پندارشان حکم بفرمایید:

«در اواخر مائه [قرن] پنجم (پیش از میلاد) جماعتی هم از اهل نظر در یونان پیدا شدند که جستجوی کشف حقیقت را ضرور ندانسته بلکه آموزگاری فنون را بر عهده گرفته، شاگردان خویش را در فنّ جدل و مناظره ماهر می‌ساختند تا در هر مقام، خاصه در مورد مشاجرات سیاسی بتوانند بر خصم غالب شوند. این جماعت به واسطه تتبع و تبخّر در فنون شتی [گوناگون] که لازمه معلمی بود به سوفیست^۳ معروف شدند یعنی دانشور؛ و چون برای غلبه بر مدعی در مباحثه به هر وسیله متشبّث بودند لفظ سوفیست که ما آن را سوفسطایی می‌گوییم علم شد برای کسانی که به جدل می‌پردازند و شیوه ایشان سفسطه^۴ نامیده شده است. افلاطون^۵ و ارسطو^۶ در تقبیح سوفسطاییان و ردّ مطالب ایشان بسیار کوشیده‌اند. و لیکن در میان اشخاصی که به این عنوان شناخته شده، مردمان دانشمند نیز بوده‌اند. از جمله یکی افرودیقوس^۷ است و او از حکمای بدبین بود یعنی بهره‌ انسان را در دنیا و رنج و مصائب و بلیّات یافته بود و چاره آن را شکیبایی و استقامت و بردباری و فضیلت متانت اخلاقی می‌دانست.

^۲ الفصل فی الملل تألیف ابن حزم (ابو علی محمد علی بن احمد ظاهری اندلسی ۳۸۴-۴۵۶ هـ ق) ج ۱، ص ۱۴.

^۳ Sophiste

^۴ Sophisme

^۵ Platon

^۶ Aristote

^۷ Prodicos

دیگری گورگیاس^۸ نام دارد که با استدلالاتی شبیه به مباحثات زنون^۹ و برمانیدس^{۱۰} مدعی بود که وجود موجود نیست و نمونه آن این است: کسی نمی‌تواند منکر شود که «عدم عدم است» یا به عبارت دیگر «لاوجود لاوجود است» و لیکن همین که این عبارت را گفتیم و تصدیق کردیم ناچار تصدیق کرده‌ایم به این که عدم موجود است پس یکجا تصدیق داریم که «وجود وجود است» و جای دیگر ثابت کردیم که «عدم موجود است» بنابراین محقق می‌شود که میان وجود و عدم (لاوجود) فرقی نیست پس وجود نیست.

گورگیاس به همین قسم مغالطات دو قضیه دیگر را هم مدعی بود یکی این که فرضاً وجود موجود باشد، قابل شناختن نیست. دیگر این که اگر هم قابل شناختن باشد معرفتش از شخصی به شخص دیگر قابل افاضه نخواهد بود.

معتبرترین حکمای سوفسطایی پروتاگورس^{۱۱} است که به سبب تبحر و حسن بیانی که داشت جوانان طالب به صحبتش بودند و بلندمرتبه‌اش می‌دانستند؛ و لیکن چون نسبت به عقائد مذهبی عامه، ایمان راسخ اظهار نمی‌کرد عاقبت تبعیدش کردند و نوشته‌هایش را سوزانیدند. عبارتی که در حکمت از او به یادگار مانده این است که «میزان همه چیز انسان است» و تفسیر این عبارت را چنین کرده‌اند که در واقع حقیقتی نیست؛ چه انسان برای ادراک امور جز حواس خود وسیله‌ای ندارد زیرا که تعقل نیز مبنی بر مدرکات حسیه است و ادراک حواس هم در اشخاص مختلف می‌باشد؛ پس چاره‌ای نیست جز این که هر کس هر چه را حس می‌کند معتبر بداند در عین این که می‌داند که دیگران همان را قسم دیگر درک می‌کنند و اموری هم که به حس در می‌آید ثابت و بی‌تغییر نیستند بلکه ناپایدار و متحوّل می‌باشند. این است که یکجا ناچار باید ذهن

^۸ Gorgias

^۹ Zenon

^{۱۰} Parmenide

^{۱۱} Protagoras

انسان را میزان همه امور بدانیم و یک‌جا معتقد باشیم که آنچه درک می‌کنیم
حقیقت نیست یعنی به حقیقتی قائل نباشیم.»^{۱۲}

سوفسطاییان را یکی از فرق شکاکان گویند و سوفسطایی را به فرانسه «سپتیک»^{۱۳} نامند. در
دانش بشر آمده است که شکاکان جماعتی از حکما که می‌گویند برای کسب علم و اعتماد به
اطلاعات هیچ‌گونه میزان و مأخذ درستی نیست، حسّ خطا می‌کند عقل از اصلاح خطای آن
عاجز است و یک فرد در شرائط مختلف جسمی و روحی؛ ادراک مختلف خواهد داشت.
مؤسس آن پیرهون^{۱۴} (۲۷۵-۳۶۵) است.

^{۱۲} سیر حکمت اروپا؛ ج: ۱؛ ص: ۱۱

^{۱۳} Sceptique

^{۱۴} Pyrrhon